

بررسی کتاب اسرار التوحید از دیدگاه کنش اجتماعی^۱

الناز محمدزاده^۲

عالیه یوسف فام^۳

چکیده

از آثار ارزشمند ادب فارسی، کتاب «اسرار التوحید» است که شرح و گزارش رفتار و گفتار و کرامات عارف مردم‌مداری است که در اوج نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی ظهور می‌کند و با کنش و رفتار و شیوه‌های تربیتی خاص خود به دور از هرگونه خصومت و خشونت مردم و مریدان را متوجه رفتار اشتباه خود کرده و ضد ارزش‌ها را به ارزش مبدل می‌کند. با عنایت به اهمیت ابو سعید ابو الخیر به عنوان یک عارف آگاه نسبت به مسائل جامعه عصر خویش، این مقاله کوشیده است تا با بهره‌گیری از روش اسنادی و براساس تحلیل گفتمان و محتوایی به تبیین رابطه علی بین متن کتاب اسرار التوحید و سیاست، اجتماع و دین و... بپردازد و آن را بر مبنای نظریه کنش اجتماعی بررسی و تحلیل نماید.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی، کنش اجتماعی (ساختار اجتماع، شخصیت، فرهنگ)، ابو سعید ابو الخیر^۴، محمد بن منور^۵، اسرار التوحید

۱- این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد بوده و مورد حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی می‌باشد.

m.elnazi۴@yahoo.com

۲- دانش‌آموخته‌ی مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی

daliehyf@yahoo.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی

۴- ابو سعید فضل ا... بن احمد بن محمد بن ابراهیم، معروف به ابوسعید ابو الخیر در سال ۳۵۷ در میهنه متولد شد. او محضر بزرگانی چون: ابو محمد عنازی، ابو القاسم بشر یاسین، عبدا.. محمد بن احمد خضری و... را درک کرده است. او از طریق لقمان با خانقاه ابو الفضل حسن سرخسی راه یافته و تحت تأثیر او تغییر حالت داده و به عرفان روی آورده است. او پس از سالها ریاضت به نیشابور آمده و خلق را به خدا می‌خواند و پس از سالها وعظ و ارشاد به میهنه باز می‌گردد و در سال ۴۴۰ وفات می‌یابد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹، خلاصه‌ای از صفحات ۲۸-۳۲)

۵- محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید فضل ا... بن ابی الخیر المیهنی از نوادگان ابو سعید ابو الخیر است. (دامادی، ۱۳۷۴، ۱۸۹) او بعد از حادثه غزوان (۵۴۸هـ) و ویرانی‌هایی که در آنجا پدید آورده بودند، آنچه را که تا آن روزگار از شیوخ و پیران خاندان و مریدان شیخ ابو سعید و خویشان و پسر عمان خود درباره شیخ گرد آورده بودند، بهم پیوست و کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابو سعید خود را از مجموعه آن اطلاعات تألیف کرد. (صفا، ۱۳۷۳، ۳۶۱)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۴/۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۶/۲

مقدمه

جامعه‌شناسی، علمی است که به طور منظم درصدد تبیین پدیده‌های اجتماعی است تا از این طریق به کشف قوانین اجتماعی حاکم بر جامعه انسانی دست یابد. (ستوده و کمالی، ۱۳۸۱، ۱۷) در جامعه‌شناسی سه دیدگاه عمده کارکرد گرائی، تضاد و کنش متقابل گرایبی وجود دارد. (همان، ۵۰)

بر طبق دیدگاه کنش متقابل گرایان، کنش‌های متقابل اجتماعی، فرایندی هستند که از طریق آن مردم نسبت به یکدیگر کنش و واکنش نشان می‌دهند. کنش و واکنش وقتی ظاهر می‌شود که دو یا چند انسان همدیگر را از طریق کلامی، جسمانی یا عاطفی تحت تأثیر قرار دهند. جامعه‌شناسان، این جذابیت‌ها، نیازها و تأثیرات را تحت عنوان «کنش متقابل اجتماعی» مطالعه می‌کنند. (همان، ۵۶-۵۷) در نظریه کنش اجتماعی، ما با سه نظام یا شیوه سازماندهی عناصر کنش یعنی عناصر سازمان یافته به عنوان نظام اجتماعی، نظام فرهنگی، و نظام شخصیتی سر و کار داریم. (محمدی اصل، ۱۳۹۰، ۵۲)

ادبیات منعکس‌کننده شکل ویژه زندگانی و فرهنگ هر جامعه است. تلفیق اجتماع و ادبیات ما را به مقوله جامعه‌شناسی ادبیات پیوند می‌دهد. در واقع جامعه‌شناسی ادبیات نشان می‌دهد که ادبیات نیز مانند خانواده، آموزش و پرورش، حکومت و... یک نهاد اجتماعی است، یعنی ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد. در واقع جامعه‌شناسی ادبیات مطالعه علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی است. (ستوده، ۱۳۸۱، ۵۶)

در این مقاله سعی شده است کتاب اسرار التوحید بر اساس دیدگاه کنش اجتماعی جامعه‌شناسی بر مبنای ساختار اجتماع، فرهنگ و شخصیت ابو سعید، مورد بررسی قرار دهد و به این سوال پاسخ گوید که: آیا ابوسعید ابوالخیر در تحول ارزش‌های اجتماعی عصر خویش موثر بوده است؟ و کنش او مطابق با هنجارهای جامعه بوده است؟

ساختار اجتماع:

ساختار اجتماع عصر ابوسعید متشکل از نهاد سیاست، نهاد دین و نهاد اجتماع می باشد که به اجمال به آن خواهیم پرداخت:

نهاد سیاست و ارتباط ابوسعید با آن:

شیخ ابوسعید مستقیماً ارتباطی باغزنویان نداشته و بسیار طبیعی نیز بوده است که چنین ارتباطی میان ایشان نباشد زیرا محمود و مسعود میانه خوشی با صوفیان به طور مطلق نداشته اند^۱. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹، ۶۳) تنها در ابتدای کتاب اسرار التوحید به این نکته اشاره شده است که پدر ابوسعید، بابو ابو الخیر، سلطان محمود را بسیار دوست می داشته است. «گفته اند که پدر شیخ ما، بابو ابو الخیر سلطان محمود را عظیم دوست داشتی و او در میهنه سرایی بکرد و بر در و دیوار و سقفهای آن بنا نام سلطان محمود و ذکر حشم و خدم و پیلان و مراکب او نقش فرمود» (منور، ۱۳۸۹، ۱۶-۱۷) و یکبار هم ما شاهد آن هستیم که ائمه اصحاب رأی و کرامیان علیه ابو سعید نامه ای به نزد سلطان به غزنین فرستادند و «از غزنین جواب نوشتند بر پشت محضر که: «ائمه فرقین، شافعی و ابو حنیفه، بنشینند و تفحص حال او بکنند و آنچه از مقتضای شرع بر وی متوجه شود، بر وی برانند» (همان، ۶۹) برخلاف دولت غزنوی که، بو سعید زیر فشار دوستان حاکمیت بوده است در دوره سلاجقه، هم پادشاهان و هم حکام و وزرای ایشان با ابو سعید دارای رابطه حسنه بوده اند. دو تن از وزرای سلجوقی در صف ارادتمندان او بوده اند یکی خواجه نظام الملک و دیگری ابو منصور ورقانی. چنانچه خواجه نظام الملک بیان می دارد که: «هر چه یافتم از شیخ بوسعید بلخیر یافتم» (منور، ۱۳۸۹، ۹۰) در کتاب اسرار

۱- مسعود غزنوی نسبت به درویش بد بین و بی اعتماد بود زیرا او در بین آنها بسیاری را به ریاء و سلسله شناخته بود (مایر، ۱۳۷۸، ص

۳۷۲)، بیهقی عقیده سلطان مسعود را این چنین بیان می دارد: «هر کجا متصوفی دیدی یا سوهان سبلی دام زرق نهاده یا پلاسی پوشیده دل

سیاه تر از پلاس، بخندیدی» (باسورث، ۱۳۷۲، ۱۹۵)

التوحيد از شخصیت های سیاسی دیگری چون: ابراهیم ینال، خواجه حمویه و... سخن رفته است. که از نظر تاریخی حائز اهمیت می باشد.

نهاد دین:

بهمان نسبت که اوضاع سیاسی دول اسلامی مخصوصاً خراسان در این مدت دچار هرج و مرج و اغتشاش بود اوضاع مذهبی هم قرین اختلال بوده است. نیشابور عصر بو سعید مرکز اصلی برخوردار عقاید گوناگون و مذاهب و فرق مختلف بوده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹، ۸۱)

تصوف در دو قرن چهارم و پنجم به نهایت کمال خود رسیده بود، در این دو قرن بزرگانی چون: شیخ ابو سعید ابو الخیر، ابو القاسم قشیری و شیخ ابو الحسن خرقانی و... می زیسته اند که بسیار مورد توجه مردم بوده و آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته اند. کتاب اسرار التوحید از حیث تاریخ تصوف نیز بسیار حائز اهمیت می باشد در آن از شخصیت های متصوفه فراوانی چون: ابوالقاسم بشر یاسین، ابو الفضل حسن سرخسی، ابوالعباس قصاب آملی، ابو عبدا.. باکویه شیرازی و دیگر بزرگان سخن رفته است. همچنین اطلاعات ارزنده ای در باب خانقاه های موجود در آن عصر، در آمد و نحوه گذران و معماری آنها و.. موجود می باشد.

نهاد اجتماع: قرن پنجم قرن تسلط ترک های سلجوقی بر ممالک ایران و دوره شیوع تعصب و خرافات و سرگرمی به ظواهر شرع و نزاع های مذهبی بین فرق مختلفه اسلامی می باشد. (غنی، ۱۳۸۳، ۴۰۶) باوجود این درگیری و هرج و مرج ها جامعه رو به انحلال اخلاقی رفته و فساد جامعه را در بر می گیرد. این فساد در میان عمال حکومت آشکار تر است. محمد بن منور دلیل تسلط ترکان سلجوقی را، غفلت سلطان آن عهد، مسعود از ملک و اشتغال او به فساد می داند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۶) «در آن وقت که آل سلجوق... بیشتر خراسان بدست فرو گرفتند، به سبب غفلت آن عهد مسعود از ملک و اشتغال او به فساد» (منور، ۱۳۸۹، ۱۵۶) همچنین وقتی شیخ عزم می کند که

در دیه رفیقان فرود آید ، در آن دیه : «هیچ خانقاه نبود که اهل آن دیه و آن ناحیت همه راهزن و عیار و مفسد بودندی . » و هنگامی که می خواهد در منزل رئیس دیه فرود آید ، معلم دیه می گوید : « او از همه دیه بتر است ، سر همه راهزنان و دزدان اوست و سیم او از همه حرام تر است و پیوسته خمر می خورد و در همه سرای او یک جانمازی نیابد که شیخ بر وی نشیند » (همان ، ۱۷۵) وجود هرج و مرج و اختلال در جامعه امنیت را از بین برده به طوری که دزدی در جامعه رواج داشته است . یکی از نمود های آن در اسرار التوحید اینگونه بیان می گردد: « بر سر چهار سو رسیدند و غلامان مست بدیشان رسیدند ، تازیانه در نهادند و کسان قاضی صاعد را بسیار بزدند و آن بره که در حرام بود در ربودند و بردند . » (همان ، ۱۰۳)

همچنین از حکایت های کتاب اسرار التوحید دانسته می شود که زنان در جامعه قرن پنجم هجری فعال و در جامعه حضور داشته اند . حضور آنان در بسیاری از مجالس شیخ بوسعید در حکایات کتاب مشهود است . چنانچه « زنی را در مجلس شیخ حالتی در آمد » (همان ، ۱۸۴) همچنین در کتاب از زنان عارفه ای چون : بیبی صراف عارفه ای از مرو ، صابینه جده خواجه مصعد ، سعیده الصوفیه سخن رفته است . همسر نخستین شیخ ابو سعید که مادر بو طاهر است خود نیز در تصوف و طریقت سلوکی داشته و زنانی را که به دست شیخ توبه می کرده اند و یا به عالم معنی روی می آورده اند ، خرقه می پوشانیده است . (شفیعی کدکنی ، ۱۳۸۹ ، ۲۹) شیخ گفت : « مبارک ! او را پیش والده بو طاهر برید تا او را خرقه پوشد . » (منور ، ۱۳۸۹ ، ص ۷۴) زنان در جامعه آن روز مشاغلی نیز داشته اند چنانکه در خلال حکایت از زنانی سخن می گوید که حجره داشته اند : « پیر زنی حجره ای داشت برزور خانقاه شیخ ما » (همان ، ۲۱۵)

فرهنگ

فرهنگ شیوه های زندگی مردم را در جامعه مشخص می کند ، به نظر ادوارد تایلر مردم شناس بزرگ انگلیسی «فرهنگ مجموعه پیچیده ای است که شامل مجموعه علوم و

دانش ها، اعتقادات، هنر ها، افکار و عقاید، صنایع، تکنیک، اخلاق، قوانین، مقررات، سخن، عادات و رسوم و رفتار و ضوابطی است که انسان به عنوان عضو یک جامعه آن را از جامعه فرا می گیرد و در مقابل آن تعهداتی بر عهده دارد. (قرائی، ۱۳۸۹، ۱۴۸). فرهنگ از باورها، ارزش ها، هنجارها و نمادها تشکیل شده است. (ستوده، ۱۳۸۹، ۳۸)

باورها، به تعریف ها و تبیین هایی گفته می شود که مردم یک جامعه درستی آن را به عنوان واقعیت قبول دارند. (همان، ۳۸) در کتاب اسرار التوحید گاه به اعتقاداتی برمی خوریم که مردم آن را باور داشته اند، مانند: نگاه کردن به مشایخ را مبارک می دانسته اند: عمید خراسان می گوید: «هر روز دوباره در خانقاه شیخ بوسعید گذشتمی و بدانجا درنگرستمی او را بدیدمی، آن روز بر من مبارک آمدی به فال گرفته بودم.» (منور، ۱۳۸۹، ۸۸) همچنین مردمان آن روزگار بر این باور بودند که: اگر سه بار قلم از محبره سفید بیرون می آوردند و نمی نوشت، تحصیل علم را رها می کردند. «سالی دوسه به تحصیل مشغول بودم تا یک روز قلم از محبره بر کشیدم سپید بر آمد دیگر بار بر کشیدم همچنان بر آمد تا سه بار قلم به دوات فرو بردم سپید بر آمد برخاستم و پیش استاد امام رفتم، استاد امام گفت: «چون علم دست از تو برداشت تو نیز دست از او بدار» (همان، ۱۱۹)

ارزش: ارزش های اجتماعی شامل همه چیز های مطلوب و نا مطلوب، مناسب و نا مناسب است که مورد علاقه، توجه و احترام انسان هاست. (قرائی، ۱۳۸۹، ۲۰۰) با مطالعه کتاب اسرار التوحید به مسائلی در زندگانی مردم آن روزگار پی می بریم که برای آنان بسیار ارزشمند بوده است مانند: احترام، توجه به همسایگان، پیروی از حضرت رسول (ص)، حلال بودن مال، تواضع، اهمیت خواب دیدن، وفای به عهد، برتری معنویت، اسلام آوردن و.... حال به ذکر مثال هایی از آن می پردازیم:

حلال بودن مال: محمد بن منور حکایتی را نقل می کند که وقتی شیخ به دیه رفیقان می رسد تصمیم می گیرد که در منزل مهتر دیه که به گفته معلم آن ده فردی حرام خوار و راهزن می باشد برود، مهتر دیه به محض رسیدن خبر، فوراً دستور می دهد تا همه جا را پاکیزه و تمیز کنند اما با وی دل مشغولی بود که «هیچ چیز حلالی نداشت که فرا پیش شیخ و صوفیان برد» مادر پیر او علت نگرانی وی را جویا می شود و او می گوید: «شیخ بوسید بلخیر از میهنه می آید و به سرای من فرود می آید. چنین بزرگی و پادشاهی مرا چنین تشریفی می دهد و من در ملک خویش چندانک اندیشه می کنم هیچ چیز حلال نمی بینم و نمی دانم که ایشان را بدان میزبانی کنم.» و مادر او «دست در کشید و جفتی دست اورنجن از دست بیرون کرد و به پسر داد و گفت: بگیر که این از میراث حلال والده من است و او از والده خویش میراث یافته است و شیخ به خانه تو بر بصیرت این لقمه حلال می آید.» (همان، ۱۷۶)

اهمیت خواب دیدن:

یکی از ارزش های منحصر به فرد و با اهمیت در نزد مردمان آن روزگار خواب دیدن بوده است. آنها به قدری برای خواب اهمیت قائل بودند که تصمیمات خود را براساس خواب انجام می دادند. وقتی ترکمانان حسن مودب را به جرم جاسوسی می گیرند و شکنجه می کنند، رئیس ترکمانان با خواب دیدن شیخ، او را آزاد و حتی اکرام می کند «آن پیر درین ساعت به خواب من آمد با تیغی کشیده و مرا گفت: آن مرد را رها کن والا همین ساعت سرت بردارم، من آمدم حالی و ترا رها کردم.» (همان، ۱۷۱)

برتری معنویت:

در اسرار التوحید حکایاتی بیان می گردد که برتری معنویت را بر علم در آن روزگار نشان می دهد چنانچه در حکایتی، ابو بکر صابونی که شریک بو سعید در مدرسه مرو بوده است به شیخ می گوید: «ای شیخ ما هر دو در یک مدرسه بودیم، حق سبحانه و تعالی ترا بدین درجات بزرگی رسانید و من در دانشمندی بماندم» (همان، ۹۶)

هنجار های اجتماعی:

هنجار ها رفتار های معینی هستند که بر اساس ارزش های اجتماعی قرار دارند و با رعایت کردن آنها جامعه انتظام پیدا می کند. (قرائی، ۱۳۸۹، ۲۰۷) حال به ذکر انواع هنجار و نمونه های آن در کتاب اسرار التوحید خواهیم پرداخت:

رسوم اجتماعی:

رسوم اجتماعی عبارت از مجموعه کنش های یکسانی است که بر اثر تکرار فراوان در طول زمان تثبیت شده و بر طبق الگویی که معمولاً از طرف گروه خاصی پذیرفته شده انجام می گیرد. (همان، ۲۱۱) مهمان نوازی: «چون به میهنه رسیدم فرزندان شیخ ما... مرا باز گرفتند و چند روزها بسیار مراعات کردند و رها نکردند که بروم» (منور، ۱۳۸۹، ۳۷۶)

رسوم اخلاقی:

هر گاه آداب و رسوم نه تنها به طور کلی و رسمی در گروهی اجرا شود بلکه در عین حال مبنی بر ارزش ها و احساساتی باشد به طوری که عدم تمکین بدان موجبی برای مجازات شدیدی از جانب گروه گردد آنگاه این رسوم به نام «رسوم اخلاقی» نامیده می شود. (قرائی، ۱۳۸۹، ۲۱۱) بیرون رفتن از خانقاه و ایستادن به دلیل عذر خواهی از گناه: رسمی بوده است که چون گناهی از صوفی سر می زده، به در خانقاه می رفته و می ایستاده و این نشان اعتراف به گناه و عذر خواهی بوده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹، ۵۲۱) حسن مودب می گوید: «شیخ به نظر انکار در من نگریست و گفت: ای حسن بیرون شو و اندرون خود از دوستی دنیا پاک کن تا بگذاریمت که نزد صوفیان بنشینی. بیرون رفتن به در خانقاه و بایستادن و سر و پای برهنه کردم و استغفار کردم و بسیار بگریستم.» (منور، ۱۳۸۹، ۹۷) خرجه بر کشیدن: خرجه از تن کسی بیرون آوردن رسمی بوده است که اگر صوفی هنجار شکنی می کرده است و خلاف رسوم خانقاه کاری می کرده است، خرجه او را که رمز تصوف او بود از او می گرفتند. (شفیعی

کد کنی، ۱۳۸۹، ۵۱۴) «در نیشابور روزی بلقسم قشیری قدس ا... روحه العزیز درویشی را خرقه بر کشید و بسیار برنجانید و از شهر بیرون کرد.» (منور، ۱۳۸۹، ۸۱)

میثاق اجتماعی :

میثاق اجتماعی رسمی است که بر اثر وضعیت خاصی به وسیله عده ای از افراد جامعه برقرار می شود به این معنی که این افراد با هم عهد و پیمان می بندند که در امری متحداً اقدام کنند . (قرائی، ۱۳۸۹، ۲۱۱) چنانچه وقتی شیخ به نیشابور آمد و در نیشابور مقدم کرامیان استاد ابو بکر اسحق کرامی و رئیس اصحاب رأی و روافض قاضی صاعد که شیخ را عظیم منکر بودند، با هم متحد شده و علیه شیخ ابو سعید به سوی غزنین نزد سلطان محضری فرستادند که «اینجا مردی آمده است از میهنه و دعوی صوفیی می کند و مجلس می گوید و...» (منور، ۱۳۸۹، ۶۸)

تشریفات اجتماعی :

تشریفات اجتماعی برخی رسوم اجتماعی است که در موارد رسمی معین و خاصی انجام می گیرد . (قرائی، ۱۳۸۹، ۲۱۱) از خلال حکایت های اسرار التوحید در باب تشریفات مهمانی و سفره هایی که توسط شیخ ابو سعید برگذار می شده است، می توان پی به برخی از این تشریفات برد: «یا حسن این را بردار و گاو و گوسفند خر و گاووان هر سه ساز و گوسفندان، زیر بای مزعفر معطر ساز و لوزینه بسیار بساز و هزار شمع بر افروز و عود و گلاب بسیار بیار» (منور، ۱۳۸۹، ۹۸)

آداب اجتماعی :

آداب اجتماعی برخی از رسوم اجتماعی است که به منظور رعایت قواعد نزاکت انجام می گیرد . (قرائی، ۱۳۸۹، ۲۱۲) معرفی توسط معرفان: یکی از آداب مراسم تعزیت آن بوده است که وقتی فردی وارد مسجدی می شده است معرفان آواز می دادند و اعلام می کردند که فلان کس آمده است «روزی شیخ ما قدس ا... روحه العزیز در نیشابور به

تعزیتی می شد. معرفان پیش شیخ باز آمدند و خواستند که آواز دهند - چنان که رسم ایشان بود - و القاب بر شمرند. «(منور، ۱۳۸۹، ۲۶۵)

استقبال کردن: « شیخ بوسعید می آید صلاهی استقبال! جمع در هم آمدند و به استقبال شیخ ما به صحرا بیرون شدند. «(همان، ۶۱)

شیوه های قومی:

برخی از رسومات اجتماعی ممکن است که در میان یک گروه فرهنگی متجانس که دارای فرهنگ قومی «فولکلور» خاصی هستند، مراعات شوند. (قرائی، ۱۳۸۹، ۲۱۲) لوح یا تخته مدرسه را به خانه کودکان بردن^۱: هنگامی که کودک در مکتب خانه به سوره معینی از سوره های قرآن می رسید بعنوان رسیدن یک مرحله از مراحل یادگیری لوح یا تخته او را به سرای ایشان نزد خانواده اش می بردند و بدین گونه رسیدن او را به مرحله ای از یادگیری قرآن به خانواده اعلام می کردند و شیرینی این خبر را دریافت می کردند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹، ۵۷۱) « یک روز کودکان دبیرستان تخته او (بوطاهر) را به خانه شیخ باز آوردند چنانکه رسم ایشان باشد. «(منور، ۱۳۸۹، ۲۱۱)

سنت های اجتماعی:

رسمی است دقیق و عمومی از دیر گاه بر جای مانده است. مانند، سنت های دینی (قرائی: ۱۳۸۹، ۲۱۲) چله نشینی: چله نشینی، اربعین بر آمدن یا اربعین نشستن، چهل شبانه روز به عبادت و انزوا و اعتکاف پرداختن و از غذایی بسیار کم و محدود بر طبق قوانین استفاده کردن بوده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹، ۵۳۶-۵۳۷) «ای شیخ من آمده ام تا با تو چله ای بدارم» (منور، ۱۳۸۹، ۱۲۵)

۱- لوح یا تخته پارچه، چوب عریضی بود که کودکان بر روی آن مشق می کردند و آن را تا همین اواخر در خراسان «تخته مشق» می نامیدند. (همان، ۵۷۱)

نماد: نمادهای یک فرهنگ شامل زبان، ایماء و اشاره و اشیای با معنی هستند که به طور مشترک در یک جامعه شناخته می شوند. (ستوده، ۱۳۸۴، ۳۹) صوفیان با نشانه هایی که داشته اند کاملاً در میان مردم شناخته شده بودند «درویشی دیدم مرقعی پوشیده» (منور، ۱۳۸۹، ۳۸۲). رنگ کبود نشانه بارز تمایز صوفیان بوده است. چنانچه وقتی نظام الملک به دیدن شیخ به میهنه می رود بیان می دارد: «چون چشم من بر میهنه افتاد جمله صحرا کبود دیدم از بس صوفی که بود کبود پوش که از میهنه بیرون آمده بودند و هر جا جمعی نشسته» (همان، ۱۷۹) از نمادهای دیگر صوفیه زاویه بوده است. در واقع زاویه در اصطلاح صوفیان به چادر شب و مفرش و قطعه پارچه ای گفته می شود که صوفی مقداری از اثاثیه و سفره حضر خود را در آن گرد آورده و آن را درهم می بست و در مسافرت ها آن را بر دوش گرفته همراه خود می برده است. (کیانی، ۱۳۶۹، ۹۶) و حسن مودب پس از آزادی از بند ترکمانان می گوید: «پای افزار و زاویه من باز داد و مرا رها کرد» (منور، ۱۳۸۹، ۱۷۱)

کنترل اجتماعی: در فرایند جامعه پذیری، ارزش ها و هنجارهای اجتماعی به فرد آموخته می شود و سپس به وسیله کنترل اجتماعی رفتار او تحت نظارت قرار می گیرد. (ستوده و کمالی، ۱۳۸۱، ۲۱۳) در خرده فرهنگ متصوفه ما شاهد انجام ناهنجاری هایی توسط صوفیان و مجازات آنان توسط پیر خانقاه بوده ایم. مانند سرو روی برهنه کردن و بیرون ایستادن حسن مودب از خانقاه و... ما گاه شاهد ناهنجاری هایی در جامعه هستیم مانند وقتی که شیخ با جمع یاران خویش به گورستان بر سر تربت مشایخ می رود و در آنجا جمعی را می بینند که «در آن موضع خمر می خوردند و چیزی می زدند» صوفیان بر طبق قوانین و هنجارهای موجود بر آشفته می شوند و قصد احتساب آن جمع را می کنند «خواستند که احتساب کنند و ایشان را برنجانند و بزنند» که گویا کنترل اجتماعی رایج در آن عهد بوده است. اما شیخ اجازه چنین کاری به آنان نمی دهد و تنها با ذکر دعایی آنان را به توبه واداشته و به راه آورده است. چنانچه شیخ می گوید: «خدا

همچنان که درین جهان خوش دلتان می دارد در آن جهان خوش دلتان دارد.» (منور ۱۳۸۹، ۲۳۷)

یکی از زیباترین و تأثیر گذار ترین رفتار و سخن ابوسعید در برخورد با آن محتسبی است، که بهای اندکی در ازای شستن لباس خود به جامه شوی می دهد. و او اعتراض می کند که: «چندان بده که بهای اشنان باید، من بترک مزد گفتم.» اما محتسب « او را در مسجد سخت بزد» و هنگامی که آن محتسب از مقابل خانقاه شیخ می گذرد به شیخ اعتراض می کند اما شیخ در پاسخ به او می گوید: «چنان کنیم که دل او می خواهد اما خواهی محتسب نیز بامداد چنان معامله نمی باید کرد که جامه بردارد و به نزد جامه شوی برد و یک درم سیم به وی دهد، او گوید بهای صابون تمام بده من بترک مزد بگفتم، او را به دره بزند تا آن پیر با دل رنجور و چشم گریان به صحرا بیرون شود کوفته و خسته و نترسد که از سینه آن پیر آسیبی بازو دهد. این بار که جامه ات بیاید شست بیاور به حسن ده تا او بشوید و به گلاب و عطر خوشبوی کند و با نزدیک تو فرستد تا مسلمانی از تو نیازارد و معصیتی حاصل نشود» در واقع ابو سعید با سخن نرم و گیرای خود آن محتسب را از رفتاری که ضد ارزشهای اخلاقی است که گویا در جامعه آن روزگار رواج داشته است، بر حذر داشته و او را شرمند می سازد. چنانچه آن محتسب فریاد بر می آورد و توبه می کند. (همان، ۱۲۶-۱۲۷)

شخصیت

در جامعه شناسی، شخصیت به معنای عادات و رفتارهای کسب شده در زندگی اجتماعی است. (وحید، ۱۳۸۸، ۸۲) شخصیت هم بیانگر اصول و قواعد مربوط به کنش یک فرد و هم نشانگر اصول و قواعدی است که در کنش همه افراد مشترک است. (پروین، ۱۳۷۳، ۷) حالات، گفتار، اعمال و رفتار ابو سعید نمایانگر شخصیت و سیرت اوست، ما ابتدا با توجه به توصیفات کتاب اسرار التوحید شرحی مختصر از صورت او و سپس به بیان

مشخصه های سیرت او که باعث متمایز شدن او از سایر مردم و حتی مشایخ عصر شده است خواهیم پرداخت .

صورت ابو سعید:

آن مرد که در بیابان سرگردان بوده و راه کاروان را نمی یافته است، وقتی شیخ را می بیند از او بدین گونه یاد می کند: «مردی دیدم بلند بالا و سپید پوست، ضخیم، فراخ چشم، محاسنی تا ناف، مرقعی صوفیانه پوشیده و عصایی و ابریقی در دست گرفته» (منور، ۱۳۸۹، ۶۶) نقل است که شیخ هیکلی عظیم داشت. گفتند: «این چیست؟» گفت: «از شادی خدای بالم.» کسی گفت: «عجب می آید، تا گردن شیخ بدین بزرگی چه گونه در گریبان می گنجد؟» شیخ گفت: «عجب تر از این هست تا چه گونه در هجده هزار عالم می گنجد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ۱۸۵)

سیرت ابوسعید: خانواده و محیط، سازنده شخصیت ابو سعید می باشد. او در خانواده متدین و دوستدار صوفیه، رشد و پرورش یافته است. والدین ابو سعید هر دو طرفدار دراویش و صوفیه بوده اند. آشنایی او از کودکی با این مجالس در سرنوشت او بسی تأثیر گذاشته است. «یک شب بابو ابو الخیر به دعوت درویشان می رفت والده شیخ التماس کرد که ابو سعید با خویشان ببر تا نظر عزیزان و درویشان بر وی افتد» (منور، ۱۳۸۹، ۱۶) همچنین تحصیل او در نزد علما و بزرگان شهر بوده است. «شیخ ما ابو سعید قدس الله روحه العزیز قرآن از خواجه امام ابو محمد عنازی آموخته است و او امامی با ورع و متدین بوده است و از مشاهیر قراء خراسان» (همان، ۱۷)

شیخ ابوسعید ابو الخیر به عنوان یکی از مشایخ صوفیه، دارای عقاید خاصی در باب تصوف می باشد. تصوف از دیدگاه ابوسعید مانند دیگر عقاید او، خاص اوست. در واقع ابو سعید در شرایط آن زمان به عنوان یک مرد جهان شناس و مستقل خود را پابند هیچ نوع مکتب یا سنتی نشناساند بلکه فقط متعلق و وابسته به خداوند نشان داد. (مایر، ۱۳۷۸، ۳۳۰) او عارف حقیقی را کسی می داند که «در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و

بخورد و در میان بازار در میان خلق ستد و داد کند و با خلق بیامیزد و یک لحظه به دل، از خدای غافل نباشد» (منور، ۱۳۸۹، ۱۹۹) و خود بیان می‌دارد که آنچه یافته است از « بیداری شب و و بی داوری سینه و بی دریغی مال » یافته است. (همان، ص ۲۸۵) هنگامی که یکی از مریدان او را از بندگی خدا می‌پرسد، شیخ می‌گوید: «خَلَقَكَ اللهُ حُرّاً كُنْ كَمَا خَلَقَكَ» (خدایت آزاد آفرید آزاد باش) و هنگامی که آن مرید معترض می‌شود که یا شیخ سخن از بندگی است، می‌گوید: « ندانی تا از هر دو کون آزاد نگردی بنده نشوی» (همان، ۳۱۴) یکی از اصل‌های اساسی و اولیه تصوف ابو سعید، مذمت نفس و مجاهده با آن است. که ابو سعید بسیار بر آن تأکید داشته است چنانچه خود شیخ اذعان می‌دارد که: « ما در مجلس خود جز یک حرف نگوئیم و آن سخن این است: ذُبِحِ النَّفْسَ وَالْأَفْلاَ» (نفس را بکش و گرنه...) (همان، ۱۸۲) زیرا شیخ معتقد است که «همه وحشت‌ها از نفس است اگر تو او را نکشی او ترا بکشد و اگر تو او را قهر نکنی او ترا قهر کند و مغلوب خود کند.» (همان، ۲۸۹) یکی دیگر از اصل‌های اساسی تصوف ابو سعید اخلاص او و از خود رستن است. زیرا او اعتقاد دارد که باید از خودی خود رهید تا به خدایی خدا رسید. زیرا بنده باید یک قدم از خویش فراتر رود تا به خدا رسد چنانچه شیخ می‌گوید: « میان بنده و خدا یک قدم است که یک قدم از خود بیرون نهدی تا به حق رسی و در جمله تو می‌نویسی در میانه» (همان، ۶۲) شیخ قاعده بندگی را بر نیستی می‌داند: « قاعده بندگی بر نیستی است، تا ذره‌ای اثبات در صفات تو می‌ماند، حجاب می‌ماند. اثبات صفت خداوند است و نفی صفت بنده.» (همان، ۶۲) زیرا تا تو در میان هستی «تو هست و او هست شرک بود، خود را از میان بر باید گرفت» (همان، ۳۴) شیخ ابو سعید در طوس مجلس می‌گفت، به خاطر جمعیت زیاد، معرفی بر پای‌خواست و گفت: «خدایش بیامرزاد که هر کسی از آنجا که هست یک قدم فراتر آید» شیخ گفت: «و صلی‌ا... محمد و آله اجمعین» دست بر روی فرود آورد و مجلس را ختم کرد و گفت: «هر چه ما خواستیم گفت و همه پیامبران بگفته‌اند، او گفت که از

آنچه هستید یک قدم فراتر آئید» (همان، ۲۰۰) شیخ ابو سعید پنداشت ها را رها کرده است و به جایی رسیده است که جز خدا هیچ نمی بیند و وقتی از او درباره سوالات شرعی می پرسند او خود می گوید که « فقط از من حدیث او پرسید » (همان، ۲۲۰)

یکی دیگر از ویژگی های خاص تصوف ابو سعید توجه او به رحمت و مغفرت خداوند است. او معتقد به غلبه رحمت و لطف خداوند نسبت به قهر اوست. در نظر ابوسعید رحمت خدا بر غضب او غلبه دارد و خدای مهربانی و بخشاینده اوست ولی خدای ظاهر پرستان مظهر خشونت و بی عنایتی و نا مهربانی است و غضب و خشم او بر رحمت و مهربانی او غلبه دارد. (حلبی، ۱۳۷۶، ۳۵۹) از این رو شیخ به درویشی که دعا می کند که خدا نامه اعمالش را به دست راستش بدهد بیان می دارد که به جای آن این دعا را بگوید که: «اللَّهُم اغْفِرْ وَارْحَمْ وَلَا تَسْأَلْ» (بارخدا یا ببخشای و ببخش) (منور، ۱۳۸۹، ۲۰۴) او یکی از دلایل خلق انسان را رحمت بی نهایت خداوند می داند، چرا که هنگامی که از او می پرسند که ای شیخ حق سبحانه و تعالی این خلائق را به چه آفرید؟ حاجتمند آفرینش ایشان بود؟ شیخ یکی از دلایل آفرینش را رحمت خداوند می داند: «رحمتش بسیار بود. گناه کارش می بایست.» (همان، ۲۷۴)

تساهل و مردم داری یکی از اصلی ترین ابعاد شخصیتی ابو سعید می باشد که شیفتگان بسیاری را به سوی او جذب کرده است. منش و گفتار و کردار شیخ ابو سعید همگی برگرفته از خداشناسی و نهایت معرفت او به خداوند است از خلال حکایت های اسرار التوحید چنان دانسته می شود که برای شیخ هدایت یکی از بندگان خدا از آنچه مردمان و دیگر مشایخ راجع به او و خانقاه او می گفتند و تصور می کردند بیشتر اهمیت داشته است. شیخ، جوان مست خراباتی را به خانقاه خود می آورد و یا با زن مست کرده سخن به مدارا می گوید. او مردمان گناهکار را نه از دید گناه آنان، بلکه از دید اشرف مخلوقات بودن می نگرد و انسان را با تمام خصایص اخلاقی اش و تضاد های درونی از جمله نیکی و بدی و... مورد توجه داشته و با آنان رفتار می کند و این باعث می شود که

آنان نیز پی به سخن های بی غرض و دعوت او برده و اشتباه خود را درک کرده و توبه می کرده اند. ابو سعید خود مردم و مریدان را به خلق نیکو دعوت می کند و آن را برترین عبادت می داند: «اگر کسی طاعت ثقلین بیارد و در مقابل نیفتد که راحتی به کسی رساند و رسول صلعم در وصیت اصحاب را گفته است: «تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (خلق و خوی خدا پیشه کنید) ما شما را همین می گوئیم، راه خدای گیرید، همه را به خدای بینید از خدای به خلق بنگرید که: «مَنْ نَظَرَ إِلَى الْخَلْقِ بَعَيْنِ الْخَلْقِ طَالَتْ خُصُومَتُهُ مَعَهُمْ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِمْ بَعَيْنِ الْحَقِّ اسْتَرَحَ مِنْهُمْ» (هر که در خلق به چشم خلق بنگرد خصومتش با ایشان به درازا کشد هر که بدیشان از چشم حق بنگرد بدیشان می آساید.». (همان ۳۳۹، به همان اندازه که پیر مهنه می کوشید که از رفتار او غبار کدورتی بر دل کسی نشیند و در استرضای همگان ساعی بود، در برابر خطا و آزار و زخم زبانی که از دیگران می دید بردباری و گذشت می نمود. (یوسفی، ۱۳۴۸، ۱۸۱-۱۸۲) هنگامی که خواجه امام مظفر حمدان می گوید: «کار ما با شیخ همچنان است که پیمانۀ ای ارزن، یک دانه شیخ بوسعید است و باقی من» شیخ در پاسخ او می گوید: «خواجه امام مظفر را بگوی که آن یک هم تویی، ما هیچ نیستیم» (منور، ۱۳۸۹، ۱۹۲)

تفکر خاص ابوسعید و برداشت متفاوت او از حوادث روزگار یکی دیگر از دلایل تساهل و گذشت او بوده است، چنانچه وقتی زنی نا خواسته پاره ای خاکستر از بام می اندازد و گرد آن بر لباس شیخ می نشیند، شیخ در مقابل عصبانیت یاران می گوید: «آرام گیرید کسی که مستوجب آتش بود به خاکستر بازو قناعت کنند بسیار شکر واجب آید» که باعث می شود «جمع را وقت خوش گشت و بسیار بگریستند و نعره ها زدند.» (همان، ۲۰۹) ابو سعید در ابتدا با وجود روی آوردن عامه مردم بدو، در میان متشرعان و فقیهان و عمال حکومت و حتی صوفیان نیز مخالفانی داشته است. از میان عمال حکومت یکی خواجه حمویه، رئیس میهنه بوده است، که وی ابتدا «به تعصب شیخ از سرخس دانشمندی فاضل آورده بود، تا در میهنه مجلس گوید» (منور، ۱۳۸۹، ۲۲۰) اما در انتها

چنان می شود که به تفقدی از شیخ خرسند است: «هر روز آدینه ای شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، حسن مودب را به نزدیک خواجه حمویه فرستادی و پیغامی دادی و سخنی گفتمی و خواجه حمویه بدین تفقد مفاخرت کردی و بدین خرده ای که شیخ را دل بدو باز می نگرد، زنده بودی.» (همان، ۲۲۰)

با اینهمه استعداد خاصی که وی در اقناع مخالفان و مدارا با آنها داشت، تدریجاً محیط کاری وی را آرام کرد و دشمنان اندک اندک دشمنی را بی فایده دیدند و بیش از پیش گرد وی جمع شدند. (زرین کوب، ۱۳۸۹، ۶۲) چرا که او خود در توصیف خویش بیان داشته بود که: «برو بگوی مردی را دیدم که بر کیسه اش بند نبود و با خلقش داوری نبود» (منور، ۱۳۸۹، ۱۶۷)

او نه تنها با مخالفان بلکه با پیروان سایر ادیان نیز به نیکویی رفتار می کرده است. او، از دیدگاه انسانی، پیروان ادیان را پرستنده خداوند و مخلوق حق و در خور احترام می دانست. (دامادی، ۱۳۷۴، ۴۴) شیخ از مقابل کلیسای عبور می کرده است، ترسایان او را به دعوت می خوانند، هنگامی که آیتی از قرآن قرائت می گردد، «آن جماعت همه از دست بشدند و نعره ها زدند و زاری بسیار کردند و جمع را حالت ها پدید آمد و...» اما شیخ برمی خیزد و بیرون می رود. و در پاسخ به کسانی که به او می گویند: «اگر اشارت کردی همه زنا را باز کردندی» می گوید: «ماشان ورنبسته بودیم تا باز گشائیم» (منور، ۱۳۸۹، ۲۱۰) که این خود نشان از رفتار بزرگ منشانه و با تساهل او با ادیان دیگر دارد. او به عنوان یک مسلمان واقعی هیچ اجباری به دین نداشته است، در واقع او با عمل خودش مردمان را به اسلام فرا می خوانده است.

رفتار بوسعید در دستگیری از مستمندان و حمایت از زیر دستان و مظلومان نیز در خور توجه است. چنانچه در حکایتی آمده است که: «شیخ، حسن مودب را به همراه صد دینار زر به نزد پیری تنبور زن در گورستان می فرستد که زن و و فرزندان او را به سبب فقر از خانه بیرون کرده اند.» (همان، ۱۰۷)

ابوسعید در تغییر نوع نگرش و رفتار های اشتباه مردم و مریدان و به عبارتی تربیت آنان نقش موثری داشته است. طریقی که ابوسعید از آن سخن می گفت و می خواست مردمان بدان بگردند، نوعی تربیت روحانی بوده است. (یوسفی، ۱۳۴۸، ۱۶۲) خدای ابوسعید خدای یگانه و بی نیاز و با گذشت و درون نگر بود و صفا و سلامت باطنی بندگانش را بر همه چیزی مقدم می دانست. هر لذت مطبوع و معقول در پیشگاه خدای ابو سعید حلال است و بندگان خدا آزادند که چرخ بزنند و ساز و طنبور بنوازند و به سماع برخیزند و پای بکوبند و شادمانی کنند و زن خواهند و فرزند بیاورند و خلاصه هر کاری را که به زیان توده مردم و هموعان نیست و با شرافت ذاتی انسان منافات ندارد، انجام دهند. (حلبی، ۱۳۷۶، ۳۵۸-۳۵۹) شاخصه اصلی در شیوه تربیت ابو سعید توجه به اعمال و گفتار خود و اعمال خود را برتر ندانستن است. چنانچه وقتی شیخ در حال مجلس گفتن بوده است گروهی به کار باطل مشغول بوده اند «صوفیان و عامه بر آشفتنند» اما شیخ به آنان می گوید: «سبحان الله ایشان را باطل ایشان چنان مشغول کرده است که از حق شماتان یاد می نیاید، شما حقی بدین روشنی می بینید و چنان مشغولتان نمی کند که از آن باطلتان یاد نیاید» (منور، ۱۳۸۹، ۲۱۷-۲۱۸)

ابو سعید در شیوه تربیتی خود هم راه تساهل را در پیش گرفته و با نگرشی نو، فضای موجود را تغییر داده، فرد را بدون کوچکترین اجباری متوجه اشتباه خویش می سازد. رفتار آرام و دور از خشونت او تأثیری بر انسان های خطا کار داشته که آنان را خیلی زود متحول می کند. نمونه بارز آن در رفتار ابو القاسم قشیری با مرید خود بوده است که چون او را برخواجه اسمعیلک دقاق نظری می بود، خرقة برمی کشد و از شهر بیرون می کند، اما ابو سعید برای پی بردن اشتباه ابو القاسم قشیری، او با آگاهی بر این که یکی از مریدان او بر بو طاهر نظر داشته است، مهمانی ترتیب می دهد و به بو طاهر می گوید که یک لوزینه بردارد نیمی از آن را خود بخورد و نیمی در دهان آن مرید (ابو علی ترشیزی) بگذارد. این کار باعث می شود که آن درویش نعره بر آورد و جامه خرقة

کند و لیبک زنان از خانه بیرون رود. شیخ سپس روی به ابوالقاسم قشیری کرده و می گوید: «ای استاد، درویشی را که با نیم لوزینه از شهر بیرون توان کرد و به حجاز افکند، چه باید چندان رنجانیدن و خرقه برکشیدن و رسوا کردن.» (همان، ۸۱-۸۳)

یکی از شاخصه های اصلی تمایز ابوسعید، کرامت او بوده است. ابوسعید ابو الخیر در کتاب اسرار التوحید دارای شخصیت آرمانی و مورد قبول همگان می باشد و کسانی که طریقه او را منکر بو دند، اکثرأبر اثر فراست و کرامت او، به او اعتقاد پیدا کرده و مرید او شده اند امام ابو بکر خطیب او را سلطانی می داند که بر همه امور واقف است: «گفتم ای پیر ما را به نزدیک سلطانی فرستادی که اسرار همه عالم در پیش او بر طبقی نهاده بودند.» (منور، ۱۳۸۹، ۹۲) در باب اطلاع از امور او، باید گفت که: صوفیان در صورت وقوع رویدادی، نیازی به بیان آن به شیخ نمی دیدند، چرا که او خود به فراست به آن آگاه بود. چنانچه وقتی ائمه اصحاب رأی و کرامیان علیه شیخ به غزنین نامه فرستادند و قصد بردار کردن صوفیان را داشته اند، صوفیان رنجه گشتند و «کس را زهره نبود که این سخن با شیخ بگفتی و در هیچ واقعه با شیخ هیچ نبایستی گفت که او خود هر چه رفتی به فراست و کرامت می دیدی و می دانستی.» (همان، ۶۹) از دیگر کرامات ابوسعید که بسیار در اسرار التوحید ذکر آن رفته است ذهن خوانی و اشراف بر خواطر بو ده است. چنانچه دایه ایشی نیلی در بیان حالات شیخ می گوید که: «از میهنه شیخی آمده است او را کرامات ظاهر است و مجلس می گوید و هر که را در میان جمع اندیشه ای به خاطر در آید او جواب آن می گوید.» (همان، ۷۳)

از جمله کرامات ذکر شده دیگر در کتاب اسرار التوحید شفای بیمار، دیدار با خضر نبی (ص)، دوستی با اژدها و شیر و سخن گفتن با آهو و... بوده است. اما خود شیخ ابوسعید درباره کرامت بیان می دارد که: «صاحب کرامات را درین درگاه بسی منزلتی نیست زیرا که او به منزلت جاسوسی است و پدید بود که جاسوس را بر در گاه پادشاه چه منزلت تواند بود و صاحب اشراف را در ولایت بس حظی و نصیبی نیست مگر بمثل از

هر ده دینار به دانگی «(همان، ۳۸۵) همچین شیخ را گفتند: «که فلان کس بر روی آب می رود» گفت: «سهل است بزغی و صعوه ای نیز بر روی آب می بروند» گفتند: «که فلان کس در هوا می پرد» گفت: «زغنی و مگسی نیز در هوا بپرد» گفتند: «فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می برود» شیخ گفت: «شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می شود، این چنین چیزها را بس قیمتی نیست، مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و با خلق ستد و داد کند و با خلق بیامیزد و به دل از خدای غافل نباشد» (همان، ۱۹۹)

یکی دیگر از ویژگی های منحصر به فرد ابوسعید، طنزازی و سخن به طنز گفتن است. سخنان طنز آمیز او با عفاف سخن همراه و با شخصیت ممتاز اجتماعی او هم آهنگ است و به عبارت دیگر، از سخنان طنز آمیز ابو سعید، خواننده در می یابد که بیماری های اجتماعی و دشواری های تراژدی و یا کمدی حیات انسانی از دیده واقع بین پیر میهنه هرگز به دور نمانده است و او برای فرار از تلخ کامی های روحانی خویش گاه به حربه طنز توسل جسته است و به مدد زهر خند، پوششی بر آن ها گذاشته است. (دامادی، ۱۳۷۴، ۲۱۶) محور طنز های ابوسعید را دو نوع کنایه تشکیل می دهد: گاه نوع عادی و رایج کنایه است که همان ذکر ملزوم و اراده لازم است، از قبیل داستان های او با امام قشیری که امام قشیری بر سر حاکمیت آسیابی در دیه حسین آباد، با دهقانی مرافعه داشت، در مجلسی مقری این آیه را می خواند: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ»؟ ابو سعید گفت: «با منت راست است با استاد امام راست کن که می گوید آسیای حسین آباد آن من است» (منور، ۱۳۸۹، ۲۰۹) گاه این طنز در شکل «تصویر هنری اجتماع نقیضین» که به نظر ما محور تعریف همه طنز های واقعی است، مجسم می شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹، ۱۰۴) از نمونه های درخشان آن، در داستان مردی است که به ابوسعید اعتراض کرد که این سخن که تو می گویی در «هفت سب قرآن نیست و بو سعید در پاسخ او گفت: این در سب هفتم است» (منور، ۱۳۸۹، ۱۰۲) گاه محور طنز های او را نوعی بازی با کلمات

تشکیل می دهد. مانند تعبیری عمیق و شگفت آور « خواجه وای حسن » خورشید ساخته شده از خواجهگی اشرافیت حسن مودب و یا تعبیر « قحط خدای » (شفیعی کدکنی ۱۳۸۹، ۱۰۴)

یکی دیگر از ویژگی های منحصر به فرد شیخ، شعر دوستی و شعر خوانی های او بر سر منبر بوده است. ظاهراً او نخستین صوفی است که سخنان صوفیانه را در شعر آورده و آنها را در منبر می خوانده است که همین شعر خوانی را هم بر او خرده می گرفته اند. (سجادی، ۱۳۷۶، ۸۸) که «اینجا مردی آمده است از میهنه و بر سر منبر بیت می گوید و...» (منور، ۱۳۸۹، ۶۹) خود مولف کتاب اسرار التوحید اذعان می دارد که تنها دو شعر را خود شیخ سروده است: « بیش از این او نگفته است، دیگر هر چه بر زفان او رفته است همه آن بوده است که از پیران خویش یاد داشته است » (همان، ۲۰۳). بو سعید خواسته بود که در مراسم تدفین و به جای آیات قرآن ابیاتی خوانده شود. و بر سر مزارش نیز ابیاتی نوشته شود^۱.

در همه حکایت ها، به نحو بارزی، حسن سلوک او با همه مردم آشکار است و نمودار این واقعیت است که «پیر صوفیان» با رفتار فتوت آمیز و جوانمردانه خود، توانسته است در دل عارف و عامی، مفتی و فقیه و زاهد و دانشمند و تمام اصناف و طبقات جامعه جای خود را باز کند و از سلطنت معنوی در روزگار خود برخوردار شود. (دامادی ۱۳۷۴، ۵۵)

۱- شیخ خواسته بودند که در مراسم تدفین ایشان این ابیات خوانده شود: خویتر اندر جهان از این چه بود کار؟ دوست بردوست رفت و یار بریار آن همه اندوه بود و این همه شادی آن همه گفتار بود و این همه کردار همچنین بر مزار ایشان به خواست خود شیخ دوبیت زیر نوشته شده است: سَأَلْتُكَ بِلِ أَوْصِيكَ أَنْ مَتَّ فَاكُنِّي عَلِي لَوْحِ قَبْرِي كَأَنْ هَذَا مَثْبِيماً لَعَلَّ شَجِيئاً عَارِفاً سَنَّ الْهَوَى يَمُرُّ عَلَي قَبْرِ الْغَرِيبِ مُسَلِّماً (منور، ۱۳۸۹، ۳۴۷) (از تو در خواستم، بلکه وصیت می کنم که چون در گذرم بر لوح گور من بنویس که او عاشقی شوریده بود، شاید اندوهگنی آشنا به آئین عشق، روزی بر خاک من بگذرد و سلام گوید.)

نتایج مقاله

ترسیم جامعه قرن چهارم و پنجم هجری نشان دهنده آشفتگی های سیاسی و اجتماعی، نزاع های فرق مختلف، تعصبات خشک مذهبی، رشد ضد ارزش های اخلاقی و... می باشد. در چنین روزگاری ابوسعید ابو الخیر عارف نام آور ایران با عقاید خاص خود ظهور می کند. او معتقد بود که می شود در میان مردم زندگی کرد، به داد و ستد پرداخت اما همیشه و در همه جا با خدا بود. ابوسعید از خود رسته و به خدا رسیده بود که چنین رفتار خداگونه ای یافته که بر مردمان حتی آنان که غرق در گناهند به چشم احترام می نگرد، بر آنان نیکی می کند، خدمت به خلق را بالاترین عبادت ها می داند نه تنها به مردمان و مریدان خویش سخت نمی گیرد، بلکه با مدارا و صبر بر رفتار و کردار اشتباه آنان، با شیوه تربیتی که خاص خود اوست، چون روانشناسی چیره دست در عمل، آنان را متوجه اشتباه خود کرده و به توبه وامی دارد. در جامعه ای که پیروان سایر ادیان در سخت گیری و تعصب فرقه های مذهبی گرفتارند، ابوسعید با احترام به عقاید آنها، چنان می کند که جمع کثیری از آنان به اسلام روی می آورند. او حتی با مخالفان خویش رفتاری سرشار از محبت دارد و هیچ گاه با کسی به خصومت رفتار نمی کند او نه در پی کسب مقام و محبوبیت نه در پی تأیید از سوی دیگران است. او تنها به خدا می اندیشد. و همین رفتار و کردار خدا منشانه او باعث می شود که تأثیری بسیار بر مردم آن عصر داشته باشد. در واقع او با کنش و رفتار محبت آمیز و با تساهل و مدارا با مردم و احترام به آنان به دور از هر خصومت و خشونت، مخالف ضد ارزش های جامعه عمل کرده و با کنش و رفتار متفاوت خود با هنجار های موجود، ضد ارزش ها را مبدل به ارزش کرده است.

کتابشناسی

- ۱- باسورث، ادموند کلیفورد. (۱۳۸۵). تاریخ غزنویان. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.
- ۲- پروین، لارنس ا. (۱۳۷۷). روانشناسی شخصیت نظریه و تحقیق. ترجمه محمد جواد جوادی و پروین کدیور. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رستا.
- ۳- حلبی، علی اصغر. (۱۳۷۶). مبانی عرفان و احوال عارفان. تهران: اساطیر.
- ۴- دامادی، محمد. (۱۳۷۴). ابوسعید نامه، در بیان شرح احوال و عقاید و افکار و روش زندگانی ابوسعید ابوالخیر. تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۹). ارزش میراث صوفیه. تهران: امیر کبیر.
- ۶- ستوده، هدایت الله. (۱۳۸۱). جامعه شناسی در ادبیات فارسی. تهران: آوای نور.
- ۷- ستوده، هدایت الله و کمالی، ایرج. (۱۳۸۱). جامعه شناسی با تأکید بر دیدگاه های کارکرد گرائی، تضاد و کنش متقابل اجتماعی. تهران: مریم.
- ۸- سجادی، سید ضیا الدین. (۱۳۷۶). مقدمه ای بر عرفان و تصوف، تهران: سمت.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). چشیدن طعم وقت از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر. تهران: سخن.
- ۱۰- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۰). تاریخ ادبیات ایران. تهران: ققنوس.
- ۱۱- غنی، قاسم. (۱۳۸۳). تاریخ تصوف در اسلام. تهران: زوار.
- ۱۲- قرانی مقدم، امان الله. (۱۳۸۹). مبانی جامعه شناسی. تهران: ابجد.
- ۱۳- کیانی، محسن. (۱۳۶۹). تاریخ خانقاه در ایران. تهران: طهوری.
- ۱۴- مایر، فریتس. (۱۳۷۸). ابوسعید ابوالخیر حقیقت و افسانه. ترجمه مهر آفاق بایبوردی. تهران: نشر دانشگاهی.
- ۱۵- محمدی اصل، عباس. (۱۳۹۰). پارسنر و نظریه کنش. تهران: گل آذین.
- ۱۶- منور، محمد. (۱۳۸۹). اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.
- ۱۷- همایی، جلال الدین. (۱۳۷۴). تصوف در اسلام (نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر). تهران: هما.
- ۱۸- وحیدا، فریدون. (۱۳۸۸). جامعه شناسی در ادبیات فارسی، تهران: سمت.
- ۱۹- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۴۸). عارفی از خراسان. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۱۸۱، ۱۶۲-۱۸